

ساختارهای امنیت منطقه‌ای

نویسنده: سی. اسنایسدر

ترجمه: دکتر رضا بخشیان

در طی قرن بیستم، دولت‌ها به همسایگان نزدیک خود به عنوان منابع بالقوه تهدید یا حمایت نگاه می‌کردند. دولت‌ها با تمرکز روی این همسایگان، به دنبال تدبیر قواعد و هنجارهایی برای تنظیم چگونگی عملکرد یک گروه منطقه‌ای خاص بودند. سطح منطقه‌ای، بر خلاف سطح جهانی یا محلی، جایی است که بیشتر ترتیبات یا ساختارهای موفق بعد از ۱۹۴۵ از آنجا حاصل شده‌اند. همچنین، در این سطح مکانیزم‌ها و رویه‌های یافتن راه‌حل‌ها، ممکن است از قبل موجود باشند. باری بوزن، استدلال می‌کند که باهیت ارتباطی امنیت فهم الگوهای امنیت ملی یک دولت بدون فهم جدی الگوهای وابستگی متقابل امنیت منطقه‌ای که آن کشور در آن زیست می‌کند را امکان‌ناپذیر می‌نماید.^(۱) بدین صورت، سطح منطقه مناسب‌ترین سطح تحلیل برای بررسی موضوعات مربوط به نظم بین‌المللی است.

منطقه چیست؟ در اینجا، یک «منطقه» به عنوان مجموعه‌ای از دولت‌ها یا کشورها است که در مجاورت جغرافیایی قرار گرفته‌اند. اما، تعاملات امنیتی بین تمام دولت‌ها یا کشورها در یک منطقه لزوماً مستقیم نیست. زیرا دولت‌های واقع در دو سوی کناره‌های یک منطقه احتمالاً روابط زیادی با همدیگر ندارند، اما ممکن است هر دو به یک دسته اتحادها و بحران‌ها کشیده شوند.^(۲) این مقاله، با بررسی سطح تحلیل منطقه‌ای شروع می‌شود و شامل بررسی رویکردهای متعدد به امنیت منطقه‌ای است. همچنین سه رویکرد سنتی به نام اتحادهای سنتی یا ترتیبات دفاع دسته‌جمعی نظیر پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، ساختارهای امنیت جهانی دسته‌جمعی مانند سازمان ملل و

امنیت کنسرت بر اساس کنسرت اروپا در قرن نوزدهم - که دو مورد اول در عصر جنگ سرد حاکم بودند - مورد مقایسه قرار می‌گیرند.

بقیه مقاله به کاوش پیرامون رویکردهای بدیل به امنیت منطقه‌ای می‌پردازد: امنیت مشترک، امنیت فراگیر یا جامع و امنیت همکاری آمیز. تفاوت بین این دو دسته رویکرد این است که دسته اول گرایش به تمرکز روی تعریفی محدود یا واقعگرا^(۳) از امنیت دارند که روی تهدیدهای نظامی متمرکز است، در حالی که دسته دوم در بر گیرنده تعریفی وسیع‌تر از امنیت هستند که شامل تهدیدات غیر نظامی فراروی رفاه بک کشور و مردمش نیز می‌شود.

در عصر بعد از جنگ سرد، نیاز است به منظور فهم بهتر چگونگی حفظ ثبات و نظم فرضیه‌های مربوط به ماهیت امنیت بین‌الملل و نحوه تعاملات استراتژیک دولت‌ها مورد بازبینی قرار گیرند. فرضیه‌هایی که دولت‌ها درباره اینکه چگونه تعاملات امنیتی امنیت آنها افزایش یا کاهش می‌یابد نیز باید مورد بازبینی قرار گیرند. این مقاله نظریه‌های وانع‌گر، نهاد‌گرا و سازنده‌گرا را از منظر ارتباط آنها با چشم‌اندازهای همکاری امنیتی مورد مقایسه قرار می‌دهد. استدلال می‌شود که اگر دولت‌ها همچنان روابط خارجی خود را به روشی که واقعگرایان ترجیح می‌دهند تنظیم و هدایت کنند، آن‌گاه روابط بین‌الملل به علت بی‌ثباتی میان قدرت‌های متعارض در رنج خواهد بود. اما اگر دولت‌ها قادر باشند ساختارهای اجتماعی در حال تحول نظام بین‌المللی بعد از عصر جنگ سرد را فهم و درک کنند و استراتژی مناسب در قبال آنها اتخاذ کنند، آن‌گاه ثباتی که در طی عصر جنگ سرد حاکم شد ادامه خواهد یافت.

مناظره بین نظریه‌پردازان مختلف، اهمیت این تحول و دگرگونی را منعکس می‌کند. موضع‌ها و نگرش‌های هر کدام از این نظریه‌پردازان در بررسی بستر تحول تعامل دولت‌ها در عصر بعد از جنگ سرد از اهمیت برخوردار بوده است. علت پیدایش مناظره بین واقعگرایان، نهادگرایان، تنولیرال و سازنده‌گرایان این است که مکاتب فوق‌ارزیابی‌های متفاوتی از منطق‌ها یا دلایل همکاری دولتی ارائه می‌دهند. این سه مکتب درباره ماهیت تعامل بین دولت‌ها اختلاف نظر دارند. واقعگرایان استدلال می‌کنند که چون دولت‌ها به دنبال پیشینه‌سازی قدرت یا امنیت هستند، حتی زمانی که دارای منافع مشترکی باشند با همدیگر همکاری نمی‌کنند، زیرا سیستم «خودیار» بین‌الملل، همکاری را مشکل می‌سازد.^(۴) نهادگرایان استدلال می‌کنند که نهادها با کمک به شکل‌دهی منافع و پراکتیک‌های دولت‌ها، به غلبه بر آنارشی بین‌المللی کمک می‌کنند.^(۵) در حالی که به نظر می‌رسد رویکردهای واقعگرا و نهادگرا، آلترناتیوهای متضادی هستند، سیاست‌گذاران قادرند برای بررسی حوزه‌های موضوعی مختلف یا حتی موضوعات متفاوت در

داخل یک حوزه موضوعی خاص، بین آنها به انتخاب دست بزنند. رابرت کیومن و جوزف نای استدلال می‌کنند که واقعگرایی و نهادگرایی با یکدیگر سازگار هستند، زیرا هر دو بر اساس یک دیدگاه بهره‌جویانه نسبت به سیستم بین‌الملل استوار هستند که در آن بازیگران فردی با واکنش به انگیزه‌ها، منافع خویش را تعقیب می‌کنند. هر دو دکتربن، برداشت‌های مشابهی از کنش سیاسی بین‌المللی دارند: یک فرایند تبادل سیاسی و اقتصادی، که مشخصه آن چانه‌زنی میان دولت‌ها است؛ هر دو فرض می‌کنند که رفتار دولت بر اساس تصمیم‌گیری عقلانی استوار است. تفاوت بین آنها در فرضیه‌هایشان درباره اهداف بازیگران در سیستم بین‌الملل نهفته است. از نظر واقع‌گرایان به علت آنارشی خودیار بین‌المللی که دولت‌ها در آن زیست می‌کنند، نیرو یا تون نظامی مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده قدرت یک کشور یا دولت است. اما از نظر نهادگرایان انگیزه‌ها یا محرک‌های سیاسی و اقتصادی نیز به اندازه امنیت نظامی از اهمیت برخوردار هستند.^(۶) نهادگرایان نئولیبرال استدلال می‌کنند زمانی که دولت‌ها تشخیص دهند از همکاری متقابل و تقویت شده منافع عاید آنها خواهد شد، محدودیت‌هایی بر اقدامات و کنش‌های خود را می‌پذیرند.^(۷) عمل متقابل بر اساس دو اصل استوار است: رفتار شرطی و تساوی.

«رفتار شرطی» عبارت است از اصل جایزه دادن به دیگران بخاطر اقدامات مثبت شان و در عین مجازات آنها به خاطر اقدامات منفی شان. بنابراین، همکاری تشویق می‌شود و عدم همکاری به وسیله تهدید به اقدامات تنبیهی منع می‌شود. بنابراین «رفتار شرطی» بد را با بد و خوب را با خوب جواب می‌دهد. تساوی، اشارت به یک برابری تقریبی در سطح جوایز مبادله شده بین دولت‌ها دارد. در مواردی که بازیگران دارای ظرفیت‌های قدرتی نابرابر باشند، تساوی یک رابطه معامله به مثل کالاها و خدماتی که ارزش دوجانبه یا متقابل برای بازیگران دارند، اما به صورت‌های دیگر از لحاظ ارزش غیرقابل مقایسه هستند، را ایجاد می‌کند. این تبادل‌ها اغلب، اما نه ضرورتاً، به طور دوجانبه سودمند هستند؛ آنها ممکن است بر اساس نفع شخصی و همچنین مفاهیم و برداشت‌های مشترک از حقوق و تعهدات استوار باشند و ارزش آنچه تبادل می‌شود ممکن است قابل قیاس باشد یا نباشد.^(۸) این برای معامله به مثل ضروری است، زیرا فقدان تساوی احتمالاً موجب سوء فهم این استراتژی توسط بازیگران دیگر می‌شود و منجر به بالا گرفتن عداوت‌ها می‌شود تا همکاری.^(۹) اهمیت معامله به مثل در تسهیل توسعه یک جامعه امنیتی^۱ کثرت‌گرا بوسیله همکاری فرانسه و آلمان در بعد از ۱۹۴۵ نشان داده شده است. در این مورد، رفتار شرطی و معامله به مثل

^۱ security community

تشان داده می‌شود، زیرا توان نظامی و اقتصادی آلمان با ساختارهای همکاری آمیز اروپا که به وسیله محرک‌های سیاسی فرانسه حاکم شد، ترکیب گردید. آلمان از این طریق به عنوان یک کشور «نورمال» شناسایی رسمی فزاینده‌ای کسب کرد، در حالی که فرانسه از احیاء آلمان به تنها تترسید بلکه سود برد. این عمل منجر به توسعه مناسبات دوستانه قوی بین فرانسه و آلمان شد که تا آن موقع تقریباً تصورناپذیر بوده است. مکتب فکری سازنده گرا استدلال می‌کند که سیاست بین‌الملل «به طور اجتماعی ساخت می‌یابد». یعنی، ساختارهای «سیستم» بین‌الملل نه تنها به توزیع منابع مادی مربوط می‌شود بلکه دربرگیرنده تعامل‌های اجتماعی است و این، هویت‌ها و منافع را شکل می‌دهد و فقط شکل‌دهنده رفتارهای آنها نیست. پس از نظر سازنده‌گرایان، ساختار بین‌الملل نه تنها در برگیرنده توزیع قابلیت‌ها و توانایی‌های مادی است، بلکه همچنین روابط اجتماعی را نیز شامل می‌شود. «الکساندر ونت» استدلال می‌کند که این ساختارهای اجتماعی سه عنصر مشکله دارند: دانش مشترک، منابع مادی و عمل. دانش مشترک، اشارت به ماهیت روابط بین بازیگران در سیستم دارد. در اینجا الگوهای اجتماعی دشمنی و دوستی به عنوان نتایج رقابت، در زمانی که دولت‌ها چنان به هم سوءظن دارند که بر حسب عادت فرضیه‌های بدی درباره یکدیگر به عمل آورند، از اهمیت برخوردارند. از طرف دیگر، همکاری زمانی وجود دارد که مناسبات دوستانه بین دولت‌ها وجود داشته باشد و میان آنها اعتماد کافی وجود داشته باشد که هیچکدام به منظور حل اختلافات خویش از زور استفاده نمی‌کند. توزیع منابع مادی نیز از اهمیت برخوردار است، اما این زمانی به یک مسأله دشوار تبدیل می‌شود که دانش مشترک دولت‌ها مد نظر قرار بگیرد. مثالی که «ونت» می‌آورد این است که ۵۰۰ موشک هسته‌ای بریتانیا به اندازه پنج سلاح هسته‌ای کره شمالی برای ایالات متحده تهدیدآمیز نیست.^(۱۰) مناسبات دوستانه بین ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، تصور این موقعیت را که بریتانیا هرگز به فکر استفاده از سلاح‌های خویش علیه ایالات متحده آمریکا بیاندازد را غیر ممکن ساخته است، در حالی که دشمنی بین ایالات متحده آمریکا و کره شمالی بدین معناست که یک چنین حادثه‌ای، هر چند غیر محتمل باشد، قابل تصور است. سرانجام، سازنده‌گرایان استدلال می‌کنند که یک چنین ساختار اجتماعی‌ای نه تنها بدین خاطر وجود دارد که ما فکر می‌کنیم وجود دارد، بلکه بدین خاطر که سیاست‌گذاران معتقدند که این ساختار وجود دارد و بنابراین بر اساس یا مطابق این دانش مشترک عمل می‌کنند و بدین وسیله با اعمال و پراکتیک‌های خود این ساختار اجتماعی را تولید می‌کنند. مثالی که «ونت» ذکر می‌کند این است که «جنگ سرد»، یک ساختار دانش مشترک بود که برای بیش از ۵۰ سال بر روابط قدرت‌های بزرگ حاکم بود، اما زمانی که آنها عمل بر اساس این شالوده را منوقف کردند، این

ساختار از میان رفت. (۱۱) بنابراین، مدیریت ساختار اجتماعی در حال تحول جهان بعد از جنگ سرد به اندازه تحول در منابع مادی یا قابلیت‌ها و توانایی‌های دولت‌های عضو دو اتحاد رقیب سابق، برای توسعه ثبات منطقه‌ای حائز اهمیت است.

دفاع دسته‌جمعی^۱

غالب‌ترین شکل امنیت منطقه‌ای در قرن نوزدهم و بیستم، دفاع یا اتحاد‌های دسته‌جمعی بوده است. اتحادها عبارتند از ساختارهایی که بازیگران منطقه‌ای به واسطه آنها سعی می‌کنند خود را با دولت‌های دیگری که هم فکر و هم نظر آنها هستند علیه یک تهدید یا دشمن متصوره مشترک متحد کنند. «رابرت آز‌گود» بک اتحاد را به عنوان یک توافق رسمی که دولت‌ها را متعهد به ترکیب نیروها و توان نظامی‌شان علیه یک دولت خاص یا دولت‌هایی می‌کند، تعریف می‌نماید. اتحادها معمولاً حداقل یکی از مشارکت‌کنندگان را به استفاده از زور، یا حداقل در نظر گرفتن استفاده از زور در شرایط و موقعیت‌های تعریف شده خاص متعهد می‌کنند. (۱۲) چون اتحادها اساساً متشکل از دولت‌های همفکر هستند که برای برخورد با یک تهدید یا دشمن خارجی متحد می‌شوند، به ندرت دربرگیرنده مکانیزم‌های حل و فصل اختلاف برای تهدیدهای درونی هستند. همان‌طور که در بالا اشاره شد، با اینکه اتحادها معمولاً تعریفی محدود یا واقع‌گرایانه از امنیت، یعنی جلوگیری از یک تهدید مستقیم نظامی برای سرزمین دولت دارای حاکمیت دولت، اتخاذ می‌کنند، یک مزیت یا امتیاز سیاسی به دولت‌های عضو نیز ارائه می‌دهند زیرا آنها می‌توانند فرایندهای تصمیم‌گیری امنیتی / دفاعی یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند. این انگیزه‌های سیاسی برای اتحادها رانسی‌توان به راحتی از انگیزه‌های نظامی مجزا کرد، اما می‌توان بین بعضی اتحادها، در اینکه بعضی غالب‌تر از برخی دیگر هستند، تمایز قائل شد. اتحادهای نظامی زمانی ظهور می‌کنند که یک تهدید متصوره وجود داشته باشد که نتوان با منابع یک دولت واحد با آن مقابله کرد. اتحادهای سیاسی زمانی توسعه می‌یابند که یک امتیاز یا مزیت متصوره وجود داشته باشد که اتحادیه به حفظ آن کمک کند. این اتحادها، اتحادهایی هستند که به حفظ یا ترجیح یک توزیع خاص قدرت (که اغلب بر حسب نظامی سنجش می‌شود) در سیستم بین‌الملل، که برای اعضای اتحاد سودمند باشد، کمک می‌کنند.

اتحادها می‌توانند دوجانبه باشند و از دو دولت یا کشور مساوی یا یک دولت بزرگ‌تر و یک دولت کوچک تشکیل شده باشند یا می‌توانند چندجانبه باشند و متشکل از سه یا چندین دولت با قدرت مساوی یا متفاوت. در جنگ سرد، دو اتحاد عمده عبارت بودند از سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و سازمان پیمان ورشو^۱. این اتحادها تحت رهبری دو ابرقدرت به نام ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابقاً به منظور مقابله با تهدیدات متصوره‌ای که هر کدام از این ابرقدرت‌ها برای امنیت دیگری و متحدان یا دولت‌های متحد مطرح می‌کرد، شکل گرفتند.

هدف اصلی اتحادها، این است که به هر مهاجم اعلام کنند که در صورت حمله به یکی از اعضای آن اتحاد، با قدرت ترکیبی اعضای اتحاد، و نه فقط قدرت نظامی ملی دولت مورد هجوم، مواجه خواهد شد، و از این طریق از اقدام خشونت‌آمیز یک قدرت منطقه‌ای ناراضی جلوگیری کند.^(۱۳) با اینکه قدرت‌های منطقه‌ای کوچک به منظور جلوگیری از حمله یک قدرت بزرگ رقیب، گرایش به اتحاد با قدرت‌های بزرگ دارند. قدرت‌های بزرگ، علاوه بر انگیزه بازدارندگی، ممکن است با یک قدرت منطقه‌ای کوچک نیز به منظور منع آن از انجام یک عمل خشونت‌آمیز متحد شوند. به عنوان مثال، ایالات متحده آمریکا پیمان‌های دفاعی دوجانبه با کره جنوبی و جمهوری چین در دهه ۱۹۵۰ امضاء کرد تا نه تنها از حمله به این دو کشور جلوگیری کند، بلکه همچنین کره جنوبی را از حمله به کره شمالی و تایوان را از حمله به سرزمین اصلی کمونیست باز دارد.^(۱۴) میزان تعهد در اتحادها نیز می‌تواند به طور قابل ملاحظه‌ای متغیر باشد. در عصر بعد از ۱۹۴۵، ایالات متحده آمریکا پیمان‌های انحصاری متعددی امضاء کرد. عمده‌ترین اینها با دولت‌های اروپای غربی و کانادا (ناتو)، با ژاپن (پیمان امنیتی دوجانبه یا MSI) و با استرالیا و نیوزلند (ANZUS) بود. تحت پیمان ناتو، از دولت‌های عضو خواسته می‌شود که به کمک هر عضوی که سرزمین ملی (در حیطه جغرافیایی منطقه آتلانتیک شمالی) آن مورد حمله واقع شد بشتابند. اما پیمان ANZUS و پیمان امنیتی متقابل ژاپن - آمریکا، خواستار تعهد کمتری است و فقط از ایالات متحده آمریکا خواسته می‌شود که با ژاپنی‌ها، استرالیایی‌ها یا نیوزلندی‌ها، در صورتی که هر کدام از این طرف‌ها اعلام کند که تمامیت ارضی یا امنیت آن مورد تهدید است، مشاوره کند و بر اساس فرایندهای قانونی برای مقابله با چنین تهدیدی عمل نماید.

حوادث یا موقعیت‌هایی که تحت آن می‌توان به این اتحادها توسل جست و اینکه اتحادهای فوق علیه چه کشورهایی شکل می‌گیرند، معمولاً در پیمان‌ها مورد تصریح قرار می‌گیرند، اما

^۱. WTO

ممکن است به صورت خیلی کلی و ضمنی نیز بیان شوند که فقط بتوان آنها را استنباط کرد. در هر صورت، یک فهم و درک روشن درباره هدف و نقش بخش نظامی پیمان‌ها وجود دارد. سطح همکاری نظامی میان اعضای اتحاد، یک شاخص روشن تعهد هر کدام از طرف‌ها به اتحاد است. به عنوان مثال، متحدان ناتو یک فرماندهی نظامی واحد برای نیروهای خود را در اروپای غربی و آتلانتیک شمالی تأسیس کردند. در طی جنگ سرد، ساختار فرماندهی متحد (به هم پیوسته) ناتو تضمین کرد که اگر هر کدام از اعضای اتحاد مورد حمله قرار بگیرد، ناتو یک پاسخ نظامی اتوماتیک خواهد داد. همین‌طور بخش عمده‌ای از فرماندهی پاسفیک آمریکا به طور دائم در ژاپن مستقر است، و این بدان معناست که هر گونه حمله به ژاپن به طور اتوماتیک موجب دخالت نظامی آمریکا به اشکال گوناگون می‌شود. از طرف دیگر، تعهد نظامی ایالات متحده آمریکا به استرالیا و نیوزلند بسیار کمتر است. حتی قبل از آنکه ایالات متحده آمریکا عضویت نیوزلند را در پیمان ANZUS، به دلیل اجازه ندادن به کشتی‌های ناوی مسلح هسته‌ای آمریکا برای ورود به بنادر نیوزلند، به حالت تعلیق در آورد، همکاری نظامی میان این سه کشور به تمرین‌های دوره‌ای و مشاوره‌های وزارتی سالانه محدود می‌شد. ایالات متحده آمریکا تعداد کمی از پرسنل نظامی را در پایگاه‌های مشترک در استرالیا حفظ کرد، اما اینها برای جمع‌آوری اطلاعات و جاسوسی مجهز شدند تا برای مبارزه و پیکار مستقیم. بنابراین، اگر استرالیا (یا نیوزلند) مورد حمله قرار بگیرد، این احتمال که ایالات متحده آمریکا کمک نظامی ارائه بدهد نسبت به اروپای غربی، کانادا و ژاپن بسیار کمتر است.^(۱۵)

ژورنال‌های علمی و مطالعات فرهنگی

ژورنال جامع علوم انسانی

امنیت دسته‌جمعی^۱

امنیت دسته‌جمعی با اتحادها تفاوت دارد، زیرا در امنیت دسته‌جمعی اعضا ضرورتاً کشورهای هم عقیده و همسویی نیستند، بلکه توافق می‌کنند که برای حل اختلاف خود از زور استفاده نکنند و به طور دسته‌جمعی به هر گونه تجاوز پاسخ دهند. یعنی، برخلاف دفاع دسته‌جمعی که در آن اعضا تعهد می‌کنند به مقابله با یک متجاوز شناخته شده یا متصوره برخیزند، در یک سیستم امنیت دسته‌جمعی اعضا تعهد می‌کنند که در حمایت از یک قربانی نامعلوم، به یک متجاوز نامعلوم یا حداقل شخص نشده پاسخ دهند.

^۱. collective security

این رویکرد، که روی یک تعریف محدود نظامی / تهدیدی از امنیت تکیه دارد، به یک تحلیل نهاد‌گرای نئولیبرال از انگیزه‌های رفتار دولت‌ها نگاه می‌کند. نهاد‌گرایان نئولیبرال استدلال می‌نمایند که نهادهایی نظیر سازمان‌های امنیت دسته‌جمعی با کمک به شکل‌دهی منافع و پراکتیک‌های مشترک، به غلبه بر آنارشی بین‌المللی کمک می‌کنند.^(۱۶) از نظر نهاد‌گرایان نئولیبرال، دلیل و منطق همکاری بین‌المللی عبارت از شناخت منافع مشترک میان دولت‌ها است. منافع مشترک از نرس‌های مشترک از خشونت نامحدود یا توافقی‌های بی‌ثبات یا ناامنی درباره استقلال یا حاکمیت ناشی می‌شوند.^(۱۷) نهاد‌گرایان اولیه شالوده‌اساسی جامعه بین‌المللی را مجموعه‌ای یکنواخت از حقوق و مسئولیت‌ها می‌دانستند. تعهداتی که هر دولت یا ملت پذیرا می‌شد بر اساس اصل معامله به مثل استوار بود و قواعد و هنجارهای جامعه مطابق با رضایت متقابل ایجاد می‌شدند. به علاوه، این قواعد و هنجارها نه بر مبنای تصوراتی از اینکه دولت‌ها چگونه باید با هم تعامل کنند، بلکه بر اساس این مفهوم که تمام تبادل‌های بین‌المللی تابع حکومت قانون هستند ایجاد می‌شدند.^(۱۸)

در نزد نهاد‌گرایان معاصر، قواعد و هنجارها کماکان راهنماهایی هستند که به دولت‌ها اجازه می‌دهند تا با هم همکاری کنند و اختلافها و تنازعه‌های بین خود را تنظیم نمایند. بدین سان، موجب تشویق توسعه نهادی می‌شود، زیرا دولت‌هایی که از این هنجارها حمایت می‌کنند در نهادهایی نظیر سازمان‌های امنیت دسته‌جمعی برای پاسداری و پیشبرد آنها با هم همکاری می‌کنند.

نئولیبرال‌ها مدعی هستند که نهادها می‌توانند شفافیت و میزان پایندگی همکاری بین‌المللی را افزایش دهند.^(۱۹) به ویژه، نهادهای بین‌المللی می‌توانند با بسط «الگوهای» به رسمیت شناخته شده عمل، که انتظارات اعضاء حول آنها به هم نزدیک می‌شوند، به غلبه بر تأثیر منفی آنارشی کمک کنند.^(۲۰) به علاوه، نهاد‌گرایان استدلال می‌کنند که نهادهای بین‌المللی به شکل‌دهی انتظارات، که تعیین‌کنندگان مهم رفتار دولت‌ها هستند، کمک کنند. تا زمانی که دولت‌ها همچنان از قواعد و هنجارهای ایجاد شده از طریق نهادهای بین‌المللی پیروی می‌کنند و پایندی خود را به آنها نشان می‌دهند، علاقمندی و تمایل خویش به ادامه این الگوهای همکاری را نشان می‌دهند و از این رو انتظارات مربوط به ثبات را افزایش می‌دهند.^(۲۱) برعکس دفاع دسته‌جمعی، که بر اساس خنثی کردن متجاوزهای بالقوه استوار است، امنیت دسته‌جمعی با تضمین اینکه هر متجاوز با توان جمعی نیروهای متحد علیه آن مواجه خواهد شد، مانع و بازدارنده بزرگ‌تری در مقابل تجاوز به

مجموعه هستند و اگر مجموعه فرو بیاشد موقعیت آنها بدتر می‌شود. چنین انتقادی روی این مشکل متمرکز است که در یک گروه‌بندی بزرگ که برای فراهم کردن یک کالا یا خیر مشترک، نظیر یک محیط بین‌المللی ایمن و باثبات، شکل یافته، انگیزه‌های زیادی وجود دارد که دولت‌ها متوسل به سیاست «سواری مجانی»^۱ یعنی، بهره‌گیری از منافع کالا یا خیر عمومی (ثبات فراهم شده به وسیله ساختار امنیت دسته‌جمعی) و در عین حال خودداری از مشارکت در اقدام دسته‌جمعی علیه مهاجمان یا متجاوزان، شوند. اگر چند تا از دولت‌ها دست به اتخاذ این سیاست «سواری مجانی» بزنند، آن‌گاه جمع‌آوری و سازماندهی یک نیروی بزرگ کافی برای بازداشتن دولت‌های متجاوز بسیار مشکل خواهد بود. اما، چارلز و کلیفورد کوپچان استدلال می‌کنند که مشکل سیاست «سواری مجانی» همان قدر که در امنیت دسته‌جمعی محتمل است، در دفاع دسته‌جمعی نیز محتمل است.^(۲۲) در واقع، اگر یک قدرت بزرگ نیروهایش را در سرزمین یک قدرت کوچک یا حول مرزهای اتحادیه نگه دارد، آن‌گاه احتمال اینکه قدرت کوچک سیاست سواری مجانی را در پیش بگیرد زیاد است. یک نمونه کلاسیک در این مورد عبارت است از کانادا در طی جنگ سرد، که در آن زمان کانادا یک نیروی نظامی کوچک را حفظ کرد و فقط مایل بود که تعداد معدودی از نیروها را به اروپای غربی گسیل دهد. امنیت دسته‌جمعی در پی آن است که رفتار بین‌المللی را نه تنها به وسیله بازداشتن متجاوزان بلکه با متحول ساختن ماهیت رنابتی تعاملات دولت‌ها تنظیم کند. در حالی که یک سیستم امنیت دسته‌جمعی تحت شرایطی خوب عمل می‌کند که حداقل میزانی از روابط دوستانه بین قدرت‌های بزرگ وجود داشته باشد، امنیت دسته‌جمعی می‌تواند به نهادینه کردن اعتماد میان مشارکت‌کنندگان کمک کند.^(۲۳) امنیت دسته‌جمعی با افزایش دادن سطح اعتماد میان دولت‌های عضو، می‌تواند به کاهش معنای امنیت که دولت‌ها با آن مواجه می‌شوند و غیر نظامی کردن رقابت بین دولت‌ها کمک نماید.

با اینکه سازمان ملل فقط یکی از ساختارهای امنیت دسته‌جمعی است، این تنها ساختاری است که خیلی مورد بحث قرار گرفته است. اصل «همه برای یکی و یکی برای همه» امنیت دسته‌جمعی در منشور سازمان ملل، جایی که تمام دولت‌های عضو موافقت کردند برای حل اختلافات خویش از ابزارهای مسالمت‌آمیز استفاده کنند و به طور دسته‌جمعی برای بازداشتن یا رفع تهدیدات فراروی صلح و ثبات هر کدام از دولت‌ها عمل کنند، نگارش یافت. اما آفرینندگان سازمان ملل این را تصدیق کردند که امنیت دسته‌جمعی متکی بر رهبری قدرت‌های بزرگ است. در نتیجه، در

۱- «سواری مجانی» به معنای استفاده از منافع عمومی بدون پرداخت هزینه است.
 ۲- چارلز و کلیفورد کوپچان، «امنیت دسته‌جمعی و امنیت منطقه‌ای»، در: «امنیت منطقه‌ای و امنیت بین‌المللی»، انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۱۹۷۷، ص ۱۰۰-۱۰۱.
 ۳- چارلز و کلیفورد کوپچان، «امنیت دسته‌جمعی و امنیت منطقه‌ای»، در: «امنیت منطقه‌ای و امنیت بین‌المللی»، انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۱۹۷۷، ص ۱۰۰-۱۰۱.

منشور یک یادداشت رسمی آمد مبنی بر اینکه هرگونه اقدام دسته‌جمعی سازمان ملل نیازمند موافقت و حمایت پنج قدرت بزرگ به نام آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی/روسیه، فرانسه، بریتانیا و چین خواهد بود. اگر قدرت‌های بزرگ موافقت کنند که اقدام دسته‌جمعی مورد نیاز است، آن‌گاه به نفع قدرت‌های کوچک است که با این اقدام موافقت نمایند.^(۲۴) اما، دو دستگی ایدئولوژیکی دوران جنگ سرد، توانایی این پنج قدرت بزرگ برای توافق بر سر هرگونه اقدام امنیتی دسته‌جمعی را محدود کرد.^(۲۵) یک مورد که سازمان ملل قادر شد به چنین توفقی برسد، واکنش در برابر حمله کره شمالی به کره جنوبی بود. در اینجا، به علت اینکه شوروی شورای امنیت را ترک کرده بود، سازمان ملل یک واکنش جمعی به تجاوز کره شمالی را تصویب نمود. با پایان یافتن جنگ سرد، امنیت دسته‌جمعی بار دیگر به عنوان شالوده‌القوه برای امنیت منطقه‌ای و جهانی پیشنهاد شد. در سال ۱۹۹۰، زمانی که عراق به کویت تجاوز کرد، سازمان ملل تصویب کرد که یک واکنش دسته‌جمعی علیه عراق صورت گیرد. موفقیت ائتلاف به رهبری آمریکا علیه عراق و حمایتی که روسیه و چین از این عملیات به عمل آوردند، به مباحث «نظم نوین جهانی» که بر اساس تعهد امنیت دسته‌جمعی نوین سازمان ملل متمرکز بود، منجر گردید. اما، به علت اینکه قدرت‌های بزرگ بار دیگر شروع به اختلاف نظر درباره موضوعات امنیتی مهم کردند، این مسأله تحقق نیافت. در ایالات متحده آمریکا جنبش‌های انزراگرایی روبه رشد، فشار زیادی بر دولت وارد آوردند تا نیروهای آمریکا را از منازعات منطقه‌ای نظیر منازعات بوسنی دورنگه دارد و دخالت ندهد. در همان زمان، قدرت‌های اروپایی ناتوانی خویش را برای واکنش مؤثر به بحران‌های منطقه‌ای، بدون حمایت و دخالت مستقیم آمریکا، نشان دادند. روسیه نیز در پی آن بود تا هر آنچه می‌تواند از حوزه نفوذ جنگ سرد خود به دست آورد و مایل نبود به اقدام یکجانبه آمریکا در بالکان یا خاورمیانه اجازه دهد. سرانجام، چین نیز چون به دنبال نفوذ بیشتر در شرق آسیا بود، با هژمونی دائمی آمریکا در آن منطقه مخالفت کرد. وقتی سازمان ملل ناکارآمدی خود را در تلاش‌هایش برای مقابله با موضوعات امنیتی کلیدی نشان داد، نهادهای امنیت منطقه‌ای (نظیر ناتو در بوسنی) برای کمک به حل اختلاف دست به اقدام زدند.

امنیت کنسرت

چارلز و کلیفورد کوپچانس، از ایده سیستم امنیت دسته‌جمعی حمایت می‌کنند، زیرا این را سیستمی قابل اتکاءتر می‌دانند که امنیت منطقه‌ای بر اساس آن بهتر از اتحاد‌های رقیب یا موازنه‌بخش قابل تأمین است. اما، آنها معتقدند که این سیستم ایراداتی نیز دارد، از جمله نراگیری

عضویت و عدم تحمیل یک تعهد الزام آور بر اعضاء برای واکنش به اقدامات تجاوز گرانه. به علت عضویت فراگیر و متنوع، ممکن است دولت‌های عضو نتوانند بر سر تعریف «تجاوز» به توافق برسند. به علاوه، به علت تعداد زیاد مشارکت کنندگان، هماهنگی سازمان و حمایت لجستیکی برای هر گونه اقدام دسته‌جمعی مشکل خواهد بود و می‌تواند توانایی مجموعه برای واکنش را محدود کند.

کوپچانس، استدلال می‌کند که یک سیستم هماهنگ (کنسرت)، که فقط متشکل از قدرت‌های بزرگ روز است، سیستم عملی تری برای یک ساختار امنیت منطقه‌ای است. کنسرت‌ها، همچون امنیت دسته‌جمعی، بر اساس اصل اقدام دسته‌جمعی استوارند، اما در یک سیستم کنسرت گروه کوچکی از قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از تجاوز همکاری می‌کنند. در این سیستم، اعضاء به واسطه یک تعهد رسمی، مقید به واکنش به تجاوز نمی‌شوند، بلکه بیشتر از طریق مذاکرات غیر رسمی برای حل اختلافات یا بحران‌ها با هم همکاری می‌کنند.^(۲۶) سیستم کنسرت بر اساس کنسرت اروپا در اروپای قرن نوزدهم بعد از ناپلئون استوار است. در این دوره، قدرت‌های بزرگ وقت (بریتانیا، فرانسه، پروس، اتریش، مجارستان و روسیه) امور اروپایی خود را بر اساس این اصل اداره کردند که آنها قواعد و هنجارهایی برای تمام اعضای این سیستم مقرر می‌کنند.

کوپچانس، استدلال می‌کند که کارآمدی و میزان تأثیر هر کنسرتی نیازمند تحقق سه شرط است: اول، هر کدام از دولت‌ها باید در مقابل اقدام دسته‌جمعی آسیب‌پذیر باشند. یعنی، هیچ دولتی نباید آنقدر بزرگ باشد که اگر تمام دیگر دولت‌های واقع در سیستم با هم ترکیب شوند باز قدرشان به اندازه قدرت آن کشور نباشد و از عهده آن بر نیایند.^(۲۷) در اروپای قرن نوزدهم، هیچکدام از پنج قدرت بزرگ آنقدر قوی نبودند که خواسته‌های دیگران را زیر پا بگذارند. در عصر بعد از جنگ سرد، با اینکه ایالات متحده آمریکا از لحاظ نیروهای نظامی متعارف از یک مزیت و برتری بزرگ برخوردار است، با این حال به سختی می‌تواند به طور کاملاً مستقل از جامعه بین‌المللی دست به اقدام بزند. به علاوه، سلاح‌های هسته‌ای دیگر قدرت‌های بزرگ، ایالات متحده آمریکا را در مقابل اقدامات تلافی‌جویانه آسیب‌پذیر ساخته است.

عنصر مهم دیگر یک کنسرت موفق، عبارت از وفاق میان قدرت‌های بزرگ در خصوص مؤلفه‌های شکل‌دهنده یک نظم بین‌المللی قابل قبول است. در این سیستم، نباید هیچ قدرت بزرگ تجدیدنظرطلبی وجود داشته باشد که بخواهد «وضع موجود» نظم بین‌المللی را دگرگون کند. در اروپای بعد از ناپلئون، تا وقتی که همه قدرت‌های بزرگ قائل به وفاق ضد انقلابی بزرگ بودند

نظام کنسرت حفظ شد، اما وقتی بعد از انقلاب‌های ۱۸۴۸ دولت‌های جدیدی در عرصه قدرت ظاهر شدند، این سیستم فرو پاشید. در نتیجه بحران کریمه^۱، که در واقع مهم‌تر از دیگر موضوعاتی که به طور موفق به وسیله کنسرت حل و فصل شده بود بود، منجر به جنگ بزرگی میان قدرت‌های بزرگ شد.^(۲۸) امروزه، روسیه و چین آمال و آرزهای سرزمینی حل‌نشده‌ای دارند. در روسیه، بعضی از عناصر ملی‌گرا، هنوز طرفدار بازگشت به کنترل سبک شوروی بر سرزمین‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق هستند. چین نیز یک قدرت ناراضی است و در رابطه با تایوان و سرزمین استراتژیک واقع در جنوب دریای چین یک سری ادعاها و آمال سرزمینی دارد. لازمه نهایی یک سیستم کنسرت آن است که نخبگان سیاسی قدرت‌های بزرگ وجود یک جامعه بین‌المللی را بپذیرند و قبول کنند که حفظ آن به نفع شخصی هر کشوری است. همچنین، لازم است نخبگان اهمیت رفاه و ثبات نظم بین‌المللی را بشناسند.^(۲۹) دیپلماسی بزرگ قرن نوزدهم، این شناسایی را تضمین کرد. کارآمدی کنسرت بعد از جنگ سرد بستگی به این دارد که چین و روسیه قواعد و هنجارهای سیستم کنونی، که عمدتاً توسط غرب بسط و توسعه یافته‌اند، را بپذیرند. لیکن هیچ کدام از این قدرت‌ها هنوز پذیرش بلندمدت خود را در خصوص این قواعد نشان نداده‌اند.

یک سیستم کنسرت بدان معنی نیست که رقابت بین قدرت‌های بزرگ وجود نخواهد داشت و میان اعضای کنسرت کشمکش برای قدرت رخ نمی‌دهد. در واقع، یک کنسرت بیشتر در مدیریت این منازعات موفق و کارآمد است تا در تلاش برای حذف آنها. اما، هرگونه تغییر و تحول مهم در «وضع موجود»، باید از طریق وفای میان تمام اعضای کنسرت حاصل شود. در نهایت تمام قدرت‌های بزرگ باید با این موضوع موافقت کنند که ثبات نظم بین‌المللی یا منطقه‌ای بسیر مهم‌تر از هرگونه نارضایتی دربارهٔ اوضاع موجود است.

تا اینجا با سه گونه سیستم امنیت منطقه‌ای برخورد کردیم که در همه آنها ثبات و امنیت متکی بر برخورد تنبیهی با هرگونه اقدام به تجاوز است. در این رویکردها یک پذیرش عمومی در خصوص تعریفی محدود از امنیت، که بر تهدیدات نظامی فراروی امنیت متمرکز است، وجود دارد و امنیت کشورهای مختلف، هدف اصلی این سیستم است. در سه قسمت بعد، رویکردهای بدیل به امنیت منطقه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرند. اینها یک تعریف وسیع‌تر از امنیت ارائه می‌دهند و دربرگیرنده تهدیدات غیر نظامی فراروی امنیت نیز می‌باشند.

امنیت مشترک^۱

اولین رویکرد بدیلی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد عبارت از امنیت مشترک است. با اینکه کانون اصلی توجه این رویکرد کماکان روی ابزارهای نظامی امنیت است، لیکن تعریف امنیت را بسط و گسترش می‌دهد، به طوری که وابستگی متقابل تمام کشورها یا دولت‌ها در یک سیستم بین‌المللی را مد نظر قرار دهد. مفهوم امنیت مشترک ابتدا در سال ۱۹۸۲ به وسیله کمیسیون مستقل خلع سلاح و موضوعات امنیتی (معروف به کمیسیون پالمر) صورت‌بندی و فصل‌بندی شد. این کمیسیون مشکل از شانزده عضو بود که نمایندگان ناتو، سازمان پیمان ورشو، کشورهای بی‌طرف اروپا، ژاپن و دولت‌های جهان سوم بودند. مسئولیت این کمیسیون آن بود که بدیلی را برای ساختار اتحاد دو قطبی جنگ سرد بیابد. امنیت مشترک، آن‌طور که در گزارش کمیسیون تعریف شده، یک فرآیند بلندمدت در نظر گرفته شده و دربرگیرنده تلاش برای تغییر و تحول در اندیشه‌ای است که باعث پیدایش و دوام مسابقه تسلیحاتی ابرقدرت‌ها و عدم موفقیت کنترل تسلیحات و خلع سلاح شده است. یکی از فرضیه‌های اصلی آن، این است که سلاح‌های هسته‌ای سطحی از وابستگی متقابل استراتژیک بین دو ابرقدرت رقیب، آمریکا و شوروی، پدید آورده است که در آن هیچ‌کدام از طرفی نمی‌تواند به بهای دیگری به امنیت دست یابد. یعنی، ابزارهایی که هر کدام از طرفین برای تضمین امنیت خویش در دستور کار قرار می‌دهند، اگر واقعاً مورد استفاده قرار گیرند، نهایتاً منجر به تخریب متقابل آنها می‌شود.^(۳۰) بنابراین، امنیت مشترک بر اساس این اصل استوار است که در عصر هسته‌ای امنیت یک‌جانبه دیگر امکان‌پذیر نیست، زیرا دولت‌ها به طور فزاینده‌ای از لحاظ اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی به طور متقابل به هم وابسته‌اند و امنیت پایدار را نمی‌توان از طریق مسابقه‌های تسلیحاتی به دست آورد. بلکه، امنیت باید متکی به یک تعهد متقابل به بقای مشترک و تصدیق و شناسایی رسمی نگرانی‌های امنیتی به حق و مشروع دیگران بشود.^(۳۱) از این رو، دولت‌ها باید سیاست‌های امنیتی‌ای را اتخاذ کنند که امنیت دیگر کشورها در منطقه را مورد تهدید قرار ندهد. بدین صورت، امنیت مشترک اساساً روی اصل دفاع غیر تحریک‌آمیز^۲ متمرکز است.

منظور از دفاع غیر تحریک‌آمیز توسعه یک نیروی نظامی دفاعی به جای نیروهای تهاجمی است. مشترک‌ترین و عمومی‌ترین اصل نیروی نظامی دفاعی آن است که دولت‌ها همچنان یک

^۱. common security

ارتش حرفه‌ای را حفظ کنند، اما آن را به سلاح‌های کاملاً دفاعی مجهز نمایند: یعنی سلاح‌هایی که از لحاظ دفاعی کارآمد باشند، اما دارای قابلیت‌های بلندمدت تهاجمی نباشند. یک دولتی که در تعقیب دفاع غیرتحریک‌آمیز است، نباید هیچ تهدید نظامی برای آنهایی که در خارج از مرزهای آن واقعند مطرح کند، بلکه یک قابلیت قوی برای بازداشتن و پاسخ به هرگونه حمله از جانب رقبایش را حفظ کند. (۳۲)

دفاع غیرتحریک‌آمیز و امنیت مشترک به طرز کلی موقعیتی را فراهم می‌آورند که به واسطه آن دولت‌ها می‌توانند از انگاره واقع‌گرای «معمای امنیتی» خلاص شوند. یعنی، اقداماتی که یک کشور یا دولت برای افزایش امنیت خویش (آمادگی نظامی، انجام می‌دهد، درجه امنیت احساس شده به وسیله دیگران در سیستم را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. دفاع غیرتحریک‌آمیز، با رفع معمای امنیتی، نویددهنده‌ترین شرایط نظامی برای حل تنش‌های سیاسی را ایجاد می‌کند. (۳۳) اما، این یک سری معانی ضمنی منفی نیز دارد. اول، دفاع غیرتحریک‌آمیز چنین فرض می‌کند که رژیم‌هایی که این استراتژی را اجرا می‌کنند با رضایت عمومی اداره می‌شوند تا به وسیله زور. نظر به اینکه دفاع غیرتحریک‌آمیز مستلزم درجه و میزان بیشتری از مشارکت مردم است، رژیم‌های سلطه‌گر و استبدادی احتمالاً این رویه را اتخاذ نمی‌کنند زیرا این مستلزم مسلح کردن مردم به سلاحی است که می‌تواند برای براندازی رژیم حاکم مورد استفاده قرار بگیرد.

دوم، اگر فقط بعضی از کشورهای یک منطقه دست به سیاست دفع غیرتحریک‌آمیز بزنند، آن‌گاه این رویه با مشکل مواجه می‌شود. آن کشورها یا دولت‌هایی که ساختارهای دفاع غیرتحریک‌آمیز را اتخاذ می‌کنند در مقابل حملاتی چون بمباران توپخانه‌ای از خارج مرزهای ملی‌شان آسیب‌پذیر خواهند بود، و به علت همین ماهیت دفع غیرتحریک‌آمیز، کشور فوق‌قابلیت تلافی‌جویانه ناچیزی خواهد داشت. به علاوه، این کشورها به احتمال زیاد با دیگر دولت‌های عضو در منطقه تشکیل اتحاد نمی‌دهند، زیرا قادر نخواهند بود حمایت زیادی از دیگر دولت‌های عضو اتحاد به عمل آورند. سرانجام، اگر ماهیت بازدارنده این ساختار نظامی ناکام بماند، آن‌گاه تمام نبرد در خاک آن کشور (فرضی) رخ خواهد داد و جمعیت غیرنظامی آن را نیز در بر خواهد گرفت. (۳۴)

امنیت فراگیر یا جامع^۱

یک سیستم امنیتی بدیل دیگر که در طی جنگ سرد بسط و گسترش یافت عبارت از امنیت فراگیر یا جامع است. امنیت فراگیر یا جامع در شکل اساسی دارد که یکی از آنها توسط ژاپن اتخاذ شده و دیگری به وسیله بسیاری از دولت‌های جنوب شرق آسیا، از طریق اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا^۲، بسط یافته است. از پایان جنگ جهانی دوم، ژاپن در پی آن بود که فهم خویش از امنیت را گسترش دهد و شامل موضوعات غیر نظامی گرداند. در اواخر دهه ۱۹۷۰، مفهوم امنیت جامع یا فراگیر به شالوده سیاست‌گذاری امنیتی رسمی ژاپن تبدیل شد. طرح امنیت جامع یا فراگیر بر اساس بسط و گسترش تنها کانون سنتی امنیت ملی (یعنی، امور نظامی) به فراگیری موضوعات سیاسی و اقتصادی و توجه به امنیت در سطوح داخلی دوجانبه، منطقه‌ای و جهانی استوار است.^(۳۵)

تحت این مفهوم، سیاست‌گذاری امنیتی ژاپن به مسائلی چون وابستگی ژاپن به واردات منابع طبیعی حیاتی پرداخت. همچنین، نتایج یا پیامدهای امنیتی تبادل‌های بازرگانی، به ریزه با توجه به صادرات تکنولوژی‌های با کاربرد دوگانه به کشورهای به اصطلاح «باغی» در کانون توجه قرار گرفتند.^(۳۶)

دیگر مفهوم آسیایی امنیت جامع یا فراگیر نیز تعریف امنیت را گسترش داد و آن را شامل اصول توسعه متوازن ملی از طریق تلاش‌هایی در هر جنبه‌ای از زندگی - ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی - می‌کند.^(۳۷) این شکل از امنیت جامع یا فراگیر که توسط اعضای ASEAN دنبال می‌شود متکی بر مفهوم انعطاف‌پذیری ملی است. انعطاف‌پذیری ملی یک استراتژی «نگاه از درون» است که به واسطه آن یک دولت با بسط و توسعه یک محیط بین‌المللی با ثبات سیاسی و اقتصادی، انعطاف‌پذیری خویش در مقابل تهدیدات امنیتی را تقویت می‌کند. اگر تمام دولت‌های ASEAN به انعطاف‌پذیری ملی دست یابند، انعطاف‌پذیری منطقه‌ای حاصل خواهد شد، زیرا قدرت‌های خارجی قادر نخواهند بود با حمایت از گروه‌های براناز در این مجموعه، این کشورها را بی‌ثبات کنند. می‌توان با همکاری نزدیک در موضوعات سیاسی، اقتصادی و امنیتی میان اعضای ASEAN، این انعطاف‌پذیری منطقه‌ای را تقویت کرد. اما، این فرایند گرایش به مشروع ساختن نگرانی‌های امنیتی رژیم‌های اقتدارگرا در آسیای جنوب شرقی دارد و هیچ فرصت و تریبرنی به آنهایی که دارای نگرانی‌های امنیتی غیر دولتی هستند، ارائه نمی‌دهد. سیاست‌های انعطاف‌پذیری ملی و منطقه‌ای برای پاسداری و حفاظت از رژیم حاکم

^۱. comprehensive security

^۲. ASEAN

طراحی شده‌اند نه برای تمام شهروندان و سرزمین کشور. بنابراین، با اینکه انعطاف‌پذیری می‌تواند تأثیر مثبتی روی ثبات رژیم دارد، می‌تواند با بیگانگی کردن گروه‌های اقلیت از رژیم و اکثریتی که آن را نمایندگی می‌کند، تأثیر منفی روی ملت‌سازی^۱ نیز داشته باشد.

امنیت همکاری‌آمیز^۲

آخرین ساختار امنیتی بدیل که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد، امنیت همکاری‌آمیز است. امنیت همکاری‌آمیز، شبیه امنیت مشترک و امنیت جامع یا فراگیر، به تعمیم فهم متقابل بودن امنیت و بسط و گسترش تعریف آن به فراسوی نگرانی‌های نظامی سنتی و دربرگیری نگرانی‌های زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی مبادرت می‌ورزد. امنیت همکاری‌آمیز غیر از اینکه یک مجموعه فرمول‌ها در خصوص نحوه ساخت سیستم‌های امنیت منطقه‌ای ارائه می‌دهد، شامل یک فرایند تدریجی است که می‌کوشد تا طرز تلقی‌ها و گرایش‌های سیاست‌گذاران دولتی درباره امنیت را شکل دهد و بدیل‌هایی برای تعریف آن خارج از کانون محدود صرفاً نظامی ارائه دهد. در این زمینه، امنیت همکاری‌آمیز تلاش می‌کند تا رفتار دولت را از رقابت با دیگر دولت‌ها به همکاری با آن دولت‌ها تغییر دهد. آنچه امنیت همکاری‌آمیز واقعاً ارائه می‌دهد عبارت است از ابزاری برای به‌چالش‌طلبی ترس‌های قدیمی یا نوظهور، غلبه بر تردید و دودلی همراه با خطرپذیری سیاسی، پایین آوردن دیوارهایی که در دوران استعماری، قبل از استقلال و جنگ سرد بین دولت‌ها، جوامع و کشورها برافراشته شده‌اند و تفوق بر موانع، فراروی منافع گروهی و رویکردهای امنیت همکاری‌آمیز به امنیت منطقه‌ای. این رویکرد در اوایل دهه ۱۹۹۳ به وسیله کانادا و سپس استرالیا به عنوان یک ابزار مؤثر حفظ صلح و ثبات در منطقه آسیا پاسفیک بعد از پایان جنگ سرد تعریف و به کار گرفته شد. یکی از طرفداران شدید امنیت همکاری‌آمیز، گارت ایوانز^۳، وزیر خارجه پیشین استرالیا در پیامی برای کنفرانس وزرای پست ASEAN در ۱۹۹۳، استدلال کرد که امنیت همکاری‌آمیز برای پیشبرد این ایده طراحی شده است که هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند با گستره وسیعی از نگرانی‌های امنیتی فراروی جامعه جهانی برخورد کارآمد و مؤثر بکند. فقط از طریق یک واکنش با پاسخ دسته‌جمعی، بر اساس تشریک مساعی چندجانبه است که می‌توان

^۱. nation-building

^۲. cooperative security

^۳. Gareth Evans

راه‌حل‌هایی برای این مشکلات یانت.^(۳۹) در تعریف کانادایی، امنیت چیزی بیش از فقدان جنگ است؛ امنیت عبارت است از حضور و وجود یک صلح پایدار و موفق.^(۴۰)

استفاده از اصطلاح «امنیت همکاری آمیز» مشوق رویکرد سازنده‌گرا به امنیت منطقه‌ای است. «این اصطلاح تمایل به دلالت بر مشاوره به جای رویارویی، اطمینان مجدد به جای بازدارندگی، شفافیت به جای سری بودن، پیشگیری به جای درمان و وابستگی متقابل به جای یکجانبه‌گرایی دارد.»^(۴۱)

رویکردهای امنیت منطقه‌ای معطوف به بسط یک فهم منطقه‌ای^۱ از متقابل بودن امنیت بر اساس اطمینان مجدد به جای بازدارندگی هستند. توسعه چنین اطمینان مجددی می‌تواند گریزی از معمای امنیتی ذاتی در استراتژی‌های سیاست قدرت واقع‌گرایانه نیز فراهم کند. اطمینان مجدد از طریق «شفافیت» فزاینده نیروهای نظامی و اقدامات اعتمادسازی و امنیت‌سازی^۲ بسط می‌یابد. اینها از اهمیت برخوردارند، زیرا می‌توانند با تسهیل ارزیابی کمرآمد تهدیدات به واسطه دولت‌های مشارکت‌کننده، به کاهش عدم اعتماد و سوءظن بین دولت‌ها کمک کنند. شفافیت بیشتر از طریق تسهیم گزارش‌های اطلاعاتی (جاسوسی)، تبادل ناظران بر نمرینات نظامی و بازرسی‌های مشترک از پایگاه‌های نظامی حاصل شود. اقدامات اعتمادسازی و امنیت‌سازی شامل آموزش مشترک و برنامه‌های مشترک افزایش تسلیحات، غیرنظامی کردن مرزهای مشترک، پروژه‌های مشترک توسعه، استقرار و ایجاد مثلث‌های رشد، تبادل متقابل و دوجانبه گزارش‌های مربوط به سیاست‌گذاری دفاعی و تعامل و مشاوره بیشتر میان سیاست‌گذاران منطقه‌ای می‌شود.

امنیت همکاری آمیز عناصر و اجزای نظامی و غیرنظامی امنیت را نیز ترکیب می‌کند. امنیت همکاری آمیز متفاوت با امنیت مشترک می‌باشد، زیرا امنیت همکاری آمیز رویکردی تدریجی‌تر برای توسعه و بسط نهادهای چندجانبه اتخاذ می‌کند. این یک رویکرد منعطف‌تر است که امکان بسط سیاست‌های امنیتی رسمی یا ویژه^۳، شامل ترکیب اتحادهای دوجانبه موجود به عنوان پایه‌ای برای توسعه ساختار امنیتی چندجانبه‌تر را می‌دهد.^(۴۲) امنیت همکاری آمیز برای تسهیل ایجاد پیوند بین طیف وسیع موضوعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طراحی شده است و در پی آن است که از طریق گفت‌وگو، همکاری و توافق، در میان دولت‌های منطقه‌ای ایجاد اعتماد کند. توسعه و

^۱.

^۲. CSBMs

^۳. Ad-Hoc

بسط امنیت همکاری آمیز فرایندی تکاملی است و سرلوحه آن یک طرح بزرگ نیست، بلکه از طریق نهادینه کردن یک سری ابزارهایی که به طور فردی به اصول امنیت همکاری آمیز کمک می‌کنند، پیش می‌رود. (۴۳)

یک عنصر یا مؤلفه مهم فرایند اعتمادسازی امنیت همکاری آمیز عبارت از بسط مکانیزم‌های مؤثر دیپلماسی بازدارنده است که بتواند موضوعات و موقعیت‌ها را قبل از آنکه به سطح بحران برسند و به ویژه قبل از آنکه از آستانه خشونت بگذرند، مورد شناسایی و برخورد مؤثر قرار دهد. اقدامات اعتمادسازی را می‌توان به سوی دو اولویت جهت‌دهی کرد: آنهایی که عادت به استفاده از نیروی نظامی به عنوان یک ابزار قهری دارند و آنهایی که پتانسیل حمل غافلگیر را کاهش می‌دهند. این اقدامات باید روی فعالیت‌های نظامی آشکار نظیر مانورها، تحرکات نیروهای مسلح و گسیل و استقرار نیروها متمرکز شوند. آنها باید استانداردهایی برای فعالیت نظامی معمولی بسط دهند. این کار می‌تواند از طریق دستورالعمل‌هایی برای گزارش‌دهی، نظارت بر اندازه و فلمرو این فعالیتها و محدود کردن آنها صورت پذیرد. (۴۴) دیپلماسی بازدارنده می‌تواند به واسطه رژیم‌های حاکم صورت پذیرد، اما نظر به گرایش دولت‌ها به نادیده گرفتن یا ناکامی در پاسخ به موضوعات قبل از رسیدن به مرحله بحران، سازمان‌های غیردولتی و افراد می‌توانند در خصوص استراتژی‌های بدیل برای حل و فصل اختلافات یا در خصوص پیامدهای احتمالی اقدامات متعدد دولتی مشورت بدهند. دیپلماسی بازدارنده می‌تواند از طریق یکسری رویکردهای متفاوت، شامل، اما نه محدود به گفت‌وگوهای غیررسمی، مساعی جمیله، میانجی‌گری طرفهای ثابت و آشتی، صورت پذیرد.

امنیت همکاری آمیز اساساً روی جلوگیری از مناقشه‌ها و تنازعه‌های بین دولتی متمرکز است و بدین صورت در جهت حفظ «وضع موجود» بین و داخل دولت‌ها عمل می‌کند. اما، امنیت همکاری آمیز می‌تواند برای حفظ امنیت افراد و گروه‌ها در داخل دولت‌ها نیز مورد استفاده قرار گیرد. نه تنها سازمان‌های غیردولتی می‌توانند در مدیریت بحران‌های بین‌المللی دخالت کنند، بلکه بازنگری غیردولتی، چه داخلی و چه خارجی، در خصوص موضوعات امنیتی در بسیاری از عرضه‌های بین‌المللی اعمال نفوذ و تأثیر بکنند. این بدین معنا نیست که امنیت همکاری آمیز برای اجازه دادن به دخالت خارجی در امور داخلی دولت‌ها یا حتی تأکید بر اشکال حکومتی دموکراتیک طراحی شده است، بلکه صرفاً ایده‌ها و نظرات غیردولتی باید شنیده شوند.

یک مؤلفه مهم امنیت همکاری آمیز عبارت از توسعه و بسط «عادات و الگوهای گفت‌وگو و همکاری» میان دولت‌های منطقه‌ای است. یک جزء پیوسته این فرایند عبارت است از

گفت‌وگوهای غیر رسمی امنیتی که طی آن دانشگاهیان و مقامات ارشد دولتی و نظامی برای بحث دربارهٔ موضوعات متعدد امنیتی گرد هم می‌آیند. در جنوب شرق آسیا، این عرصه شامل نهادهایی نظیر مؤسسه مطالعات بین‌المللی و استراتژی مالزی (SISI)، مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک اندونزی (CSIS)، مؤسسه مطالعات استراتژیک و توسعه فیلیپین (ISDS) و مؤسسه امور بین‌المللی سنگاپور (SIA) است. در سال ۱۹۸۸، این مؤسسات به منظور بحث پیرامون موضوعات امنیتی متعدد در همایش‌ها، کنفرانس‌ها و میزگردهای منظم، مجمع مؤسسات مطالعات استراتژیک و بین‌المللی را تشکیل دادند. (۴۶) گفتگوهای امنیتی غیر رسمی در منطقهٔ آسیا پاسفیک شامل میزگرد سالانهٔ ISIS آسیا پاسفیک، که در کوالالمپور برگزار می‌شود، نشست‌های منطقه‌ای سالانه UN در خصوص اقدامات اعتمادسازی و امنیت‌سازی برای آسیا پاسفیک که در «کاتماندو» برگزار می‌شود و کارگاه‌های پژوهشی و کنفرانس‌های متعدد می‌شود. (۴۷) کارگاه‌های پژوهشی مشترک کانادا و اندونزی پیرامون مدیریت منازعات بالقوه در جنوب دریای چین نمونه خوبی از گفت‌وگوهای غیر رسمی است. اجازهٔ شرکت به بازیگران منطقه‌ای ناهمگرا در این گفت‌وگوها از جنبه‌های مهم کل این فرایند است. جایگاه غیر رسمی بسیاری از شرکت کنندگان در گفت‌وگوهای امنیت همکاری آمیز، امکان شرکت بازیگران غیردولتی را نیز فراهم می‌کند. مثلاً در منطقه آسیا پاسفیک دولت‌های دوناکتو نظیر تایوان می‌توانند شرکت کنند.

رویکردهای امنیتی همکاری آمیز در صدد این نیستند که جایگزین ترتیبات سنتی امنیتی درجانبه آمریکا در منطقه آسیا پاسفیک شوند. این اتحادها یک بخش پیوسته حاکمیت ملی و دفاعی باقی خواهند ماند. امنیت همکاری آمیز به دنبال بسط مکنیزم‌هایی برای پاسخگویی به تمام موضوعات مورد توجه و نگرانی بازیگران منطقه‌ای است. (۴۸) امنیت همکاری آمیز، ضمن درک اهمیت پیوندهای نهادی‌ای که مجموعه اتحادهای دوجانبه امنیتی و دفاعی آمریکا در منطقه بسط داده‌اند، به دنبال گسترش همکاری امنیتی فراسوی یک مجموعه محدود از دولت‌های همفکر است. در واقع یکی از مشکلات اساسی سیستم پیمان‌های دوجانبه آمریکا، که حول یک تهدید مشترک طراحی شده‌اند، فقدان مکانیزم‌های اعتمادسازی میان متحدان متعدد است. با از میان رفتن این تهدید مشترک برای امنیت، تهدید شوروی سابق، اختلافات دیگری بین متحدان آمریکا به وجود آمده است. یک نمونه روشن در این باره عبارت از تنش فزاینده بین کره جنوبی و ژاپن بر سر حاکمیت بر جزایر TOKDO در دریای ژاپن است. در فوریه ۱۹۹۶، کره جنوبی اعلام کرد که قصد دارد تمرینات نظامی در اطراف این جزایر، که مورد ادعای ژاپن نیز هستند را اجراء

کند. (۴۹) این نمونه مهم ویژه‌ای است که ناتوانی ساختارهای کنونی امنیت منطقه‌ای را برای تسهیل ارتباطات بین این دو کشور، که هر دو عضو «ساختار اتحاد غربی» در منطقه آسیا پاسفیک هستند را نشان می‌دهد. امنیت همکاری‌آمیز بستر وسیع‌تری را فراهم آورد و می‌تواند سازگاری و انسجام به روابط دوجانبه متعددی که بین این کشورها وجود دارد ببخشد.

نتیجه‌گیری

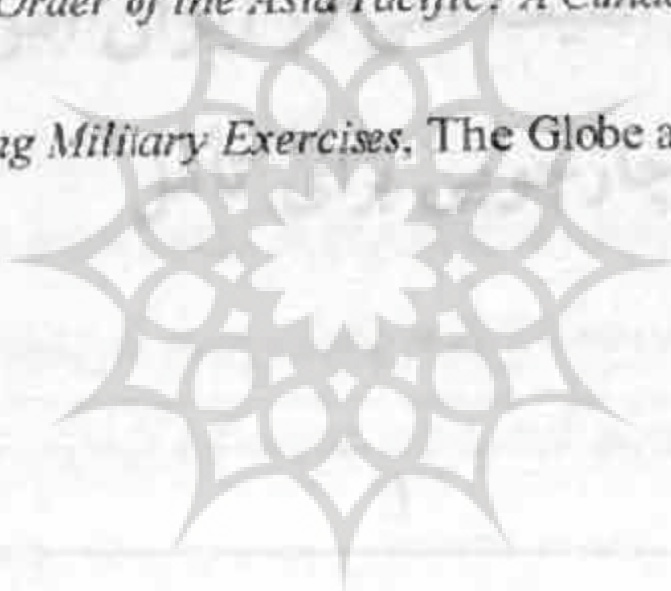
امنیت همکاری‌آمیز، کارآمدترین و مؤثرترین ساختار امنیت منطقه‌ای در عصر بعد از جنگ سرد است. این ساختار دربرگیرنده یک تعریف وسیع‌تر از امنیت است؛ به بازیگران غیردولتی اجازه می‌دهد در عرصه بین‌المللی دیدگاه‌ها و نظرات خود را بیان و اعمال نفوذ کنند؛ یک رویکرد تدریجی به توسعه همکاری اتخاذ می‌کند و در عین حال نیاز بعضی از کشورها برای حفظ مدل‌های سنتی‌تر دفاع دسته‌جمعی به عنوان مکانیزمی تضمینی علیه رقاباتی که به فرابدهای همکاری‌آمیز که ادعا می‌کنند پایبندی نشان نمی‌دهند را می‌پذیرد. دیگر رویکردها با امنیت منطقه‌ای که در اینجا مورد بحث قرار گرفتند دفاع دسته‌جمعی، امنیت دسته‌جمعی، امنیت کسرت، امنیت مشترک و امنیت جامع یا فراگیر، همگی یک رویکرد دولت‌محوری به امنیت منطقه‌ای دارند. در عصر واگرایی دولت‌های ترکیبی یا چند جزئی، همراه با همگرایی منطقه‌ای بیشتر، امنیت همکاری‌آمیز مکانیزمی برای کمک به گروه‌های فراملی متعدد جهت کسب مسالمت‌آمیز استقلال فراهم می‌کند و در عین حال عضویت آنها در ساختار امنیت منطقه‌ای را نیز تضمین می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

- 1- B. Buzan, *People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*, 2nd eds (London, 1991), P. 187.
- 2- Ibid., p. 188
- 3- See chapter 3.
- 4- J.m. Grieco, *Cooperation Among Nations: Europe, America and Non-Tariff Barriers to Trade*, (Ithaca, NY, 1990) pp. 4, 32; J.J. Mearsheimer *Correspondence: Back to the Future*, part II: *International Relation Theory and Post-Cold War Europe*, *International Security*, Vol.15, no. 2 (1990) p. 198; K. N. Waltz, *Theory of International Politics* (Reading, MA, 1997).
- 5- R.o. Keohane "After Hegemony: *Cooperation and Discord in the World Political Economy* (Princeton, N), 1984) pp. 13-63.
- 6- R. o. Keohane and J. S. Nye, "power and independence revisited", *International Organization*, vol. 41, no. 4 (1987) pp. 728-9
- 7- H. Bull, *The Anarchical Society: A Study of Order In World Politics* (London, 1977), p.67.
- 8- R.o. Keohane, "reciprocity in international relations", *International Organisation*, vol. 40, no. 1(1986), pp. 5-8
- 9- H.Milner, "international theories of cooperation among allies: strengths and weaknesses", *World Politics*, vol.44, no. 3 (1992), p. 471.
- 10- Wendt, "constructing international politics", *International Security*, vol. 20, no 1 (Summer, 1995), pp. 71-3
- 11- Ibid., p. 74.
- 12- R.Osgood, *Alliances and American Foreign Policy* (Baltimore, MD, 1968), pp. 17-31.
- 13- R.L. Rothstein, *Alliances and Small Powers* (New York, 1968), pp.47-9.
- 14- J.H. Nam, *America's Commitment to South Korea: The First Decade of the Nixon Doctrine* (Cambridge, 1986) pp.45-56; W.T.Tow, *Encountering the Dominant Player: U.S. Extended Deterrence Strategy in the Asia- Pacific* (New York, 1991), pp.79-81; F. Greene, *U.S. Policy and the Security of Asia* (London, 1968), P.105.
- 15- Osgood, *Alliances and American Foreign Policy*, op.cit., pp. 17-31.
- 16- Keohane, *After Hegemony*, op.cit., pp.13,63; Keohane, 'Back to the Future', op. Cit., p. 193.
- 17- Bull, *Anarchical Society*, op., pp. 34-5.
- 18- Ibid.; A.C. Cutler, "The Grotian Tradition", in *International Relations*, *Review of International Studies*, vol. 17, no.1(1991), p.41.
- 19- R. Axelrod and R.O.Keohane, "achieving cooperation under anarchy: strategies and institutions", in K.A.Oye (ed.), *Cooperation Under Anarchy* (Princeton, NJ, 1986), pp. 226-54; K.A. Oye, "Cooperation Under Anarchy", pp. 1-24.

- 20- O.R. Young, "International Regimes: "Problems of concept formation", World Politics, vol.32, no. 3 (1980), p. 337.
- 21- Keohane, 'Back to the Future, op.cit., p.194. Consequently, by adopting these common patterns of practice, state behaviour will be affected. Cooperation is not always expected but as interests are changeable then greater levels of interdependence can lead to increased interest in cooperation. See Keohane, *After Hegemony*, op.cit. , p. 80
- 22- C.A. Kupchan and C.A. Kupchan, "The promise of collective security", International Security, vol 20, no. 1(1995), pp.54-7.
- 23- Ibid., pp.57-9.
- 24- M.S. Finkelstein and L.S. Finkelstein, *Collection Security* (New York, 1966), p.225.
- 25- Ibid., P.255.
- 26- C.A. Kupchan and C.A. Kupchan, "concerts, collective security, and the future of Europe", International security, vol. 16, no. 1(1991), pp.119-20, 138.
- 27- Ibid., p.124.
- 28- Ibid., p.124. Elrod. "The Concert of Europe: A Fresh Look at an International System," in R.o. Matthews Arthur G. Rubinoff and Janice Gross (eds), *International Conflict and Conflict-Management* (Scarborough, on, 1984), p.417.
- 29- Kupchan and Kupchan "Concerts, Collective Security", op.cit., pp.124-5.
- 30- G. Wiseman, *Common Security and Non-Provocative Defence: Alternative Approaches to the Security Dilmma* (Canberra, ACT, 1989), p.7.
- 31- The Independent Commission on Disarmament and Security Issues, *Common Security: A Blueprint for Survival* (New York, 1982), pp. 3-13 [hereafter cited as Palme Commission].
- 32- B.Buzan, *An Introduction to Strategic Studies: Military Technology and International Relations* (London, 1987), pp.280-3.
- 33- Ibid., pp.281-2
- 34- Ibid.,p.284.
- 35- D.Dewitt, 'common, comprehensive, and cooperative security', Pacific Review, vol.7, no. 1(1994), pp.2-3
- 36- S.Mormoto and T.Kikuchi, "Security Issues and Studies in Japan", in P.m. Evans (ed.), *Studying Asia Pacific Security* (Toronto, 1994), p.150.
- 37- Asean-ISIS, *Confidence Building Measures in South-East Asia* (1993), p.17.
- 38- Dewitt, *Common, Comprehensive, and Cooperative Security*, op.cit., p.8.
- 39- K.r. Nossal, 'Seeing Things? The Adornment of " Security" in Australia and Canada', Australian Journal of International Affairs, vo.49, no. 1(1995), p.39.
- 40- S. Henderson, *Canada and Asia Pacific Security: The North Pacific Cooperative Security Dialogue Recent Trends* (Toronto, 1992), p.1.
- 41- G. Evans, "cooperative security and intrasate conflict", Foreign Policy, no. 96 (1994).
- 42- Dewitt, *Common, Comprehensive, and Cooperative Security*, op.cit.,p.7.
- 43- Henderson, *Canada and Asia Pacific Security*, op. Cit., p.1.
- 44- Palme Commissior, op.cit., p.117.

- 45- K.P. Clements, 'Introduction', in K.P. Clements and R. Ward (eds). *Building International Community: Cooperating for Peace Case Studies* (St Leonards, NSW. 1994), p.9.
- 46- A. Mack, "Dialogues for Defence", *Asia-Pacific Defence Reporter*, vol 19, nos8-9 (1993), p.15; K.S. Sandhu, "Strategic Studies in the Region", in D. Ball and D. Horner (eds), *Strategic Studies in a Changing World: Global, Regional and Australian Perspectives* (Canberra, ACT, 1992), p.228.
- 47- These include the North Pacific Cooperative Security Dialogue, funded by the Canadian Government and the Security Cooperation in the Asia-Pacific (SCAP), a joint project involving the Pacific Forum/CSIS in Honolulu, the Asean-ISIS, the Japan Institute of International Affairs and the Seoul Forum.
- 48- Henderson, "Canada and Asia Pacific Security", op.cit., p.1-3. B.I. Job and f. Langdon, *The Evolving Security Order of the Asia Pacific: A Canadian Perspective* (Toronto, 1992), P.29.
- 49- *South Korea Staging Military Exercises*, *The Globe and Mail* (Toronto), 13 February 1969.



ژوئیه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

در ایامی که امروزه کمتر کسی در وسط و پرتال جامع علوم انسانی نیست علمی، تربیتی، دوا...
چگونه است با امروز، بر هر چیزی، یک پاینده ذهنی بدانیم و اگر رسالت انسانی و رسالت‌ها را مقدم
بر هر چیزی، فدیت‌سازی و انگاره‌پردازی فرض کنیم، این روابط به شکل انگارن و تضادهای
تفاوتی تبدیلان خواهد کرد. امنیت این رابطه زمانی محقق شود که بتواند امروزه
در جهانی زندگی می‌کنیم که...

اطلاعات در آن بر چه بیشتر و معنی در آنها هر چه کمتر است. به تازگی جوهری در آنها
راه می‌کند برای پایداری در جامعه امروزه گرفتار است اطلاعات، پذیرفتن مفروضات
آن‌هاست. اما تو هر لحظه از زندگی خود را با نگرانی‌های سرشار از اطلاعات، پس از آن
من شوی. از این رو، راه بر آنچه و ایستادگی ما در برابر قدرت اطلاعات که بر زندگی
ما تسلط می‌یابد، تلقی نگاریم. آنها با حضور معنی دهنده با سطح‌های ظاهری و در معنی یا
تعمیق‌کننده آن‌هاست.